

دستور الفصد

DASTUR-UL FASD

By

Muhammad Beg

Folios	:	22
Subject	:	Medicine
Illustrated/Illuminated:	:	-
Script	:	Ta'liq
Scribe	:	-
Date of transcription	:	19th Century A.D.
Condition	:	Good
HL No. 975	:	Cat No. 1014

A treatise on phlebotomy or venesection.

Beginning:

الحمد لله رب العالمين والصلوة على رسوله ... اما بعد جنين گوید بنده
ضعیف عباد الله القوی محمد بیگ غفر الله له ولوالديه *

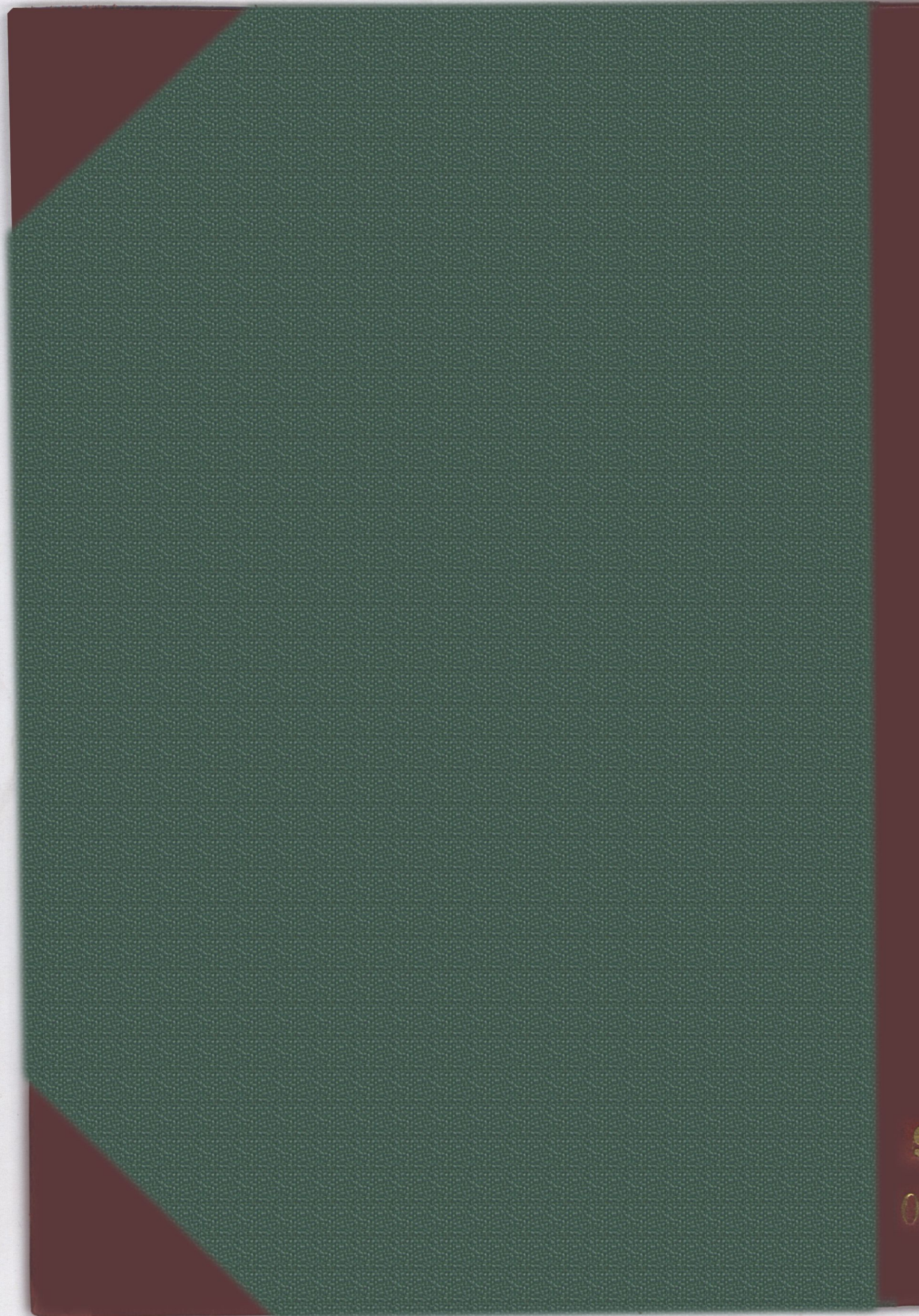
We are told in the short preface that the author compiled this manual from Dakhirah-i Khwarazmshahi and from other good works, dividing it into six *Bab*, each consisting of several *Fasl*.

A copy of the work is noticed in Asaf Lib., vol. i, p. 950.

PASTOR-UL FASD

975

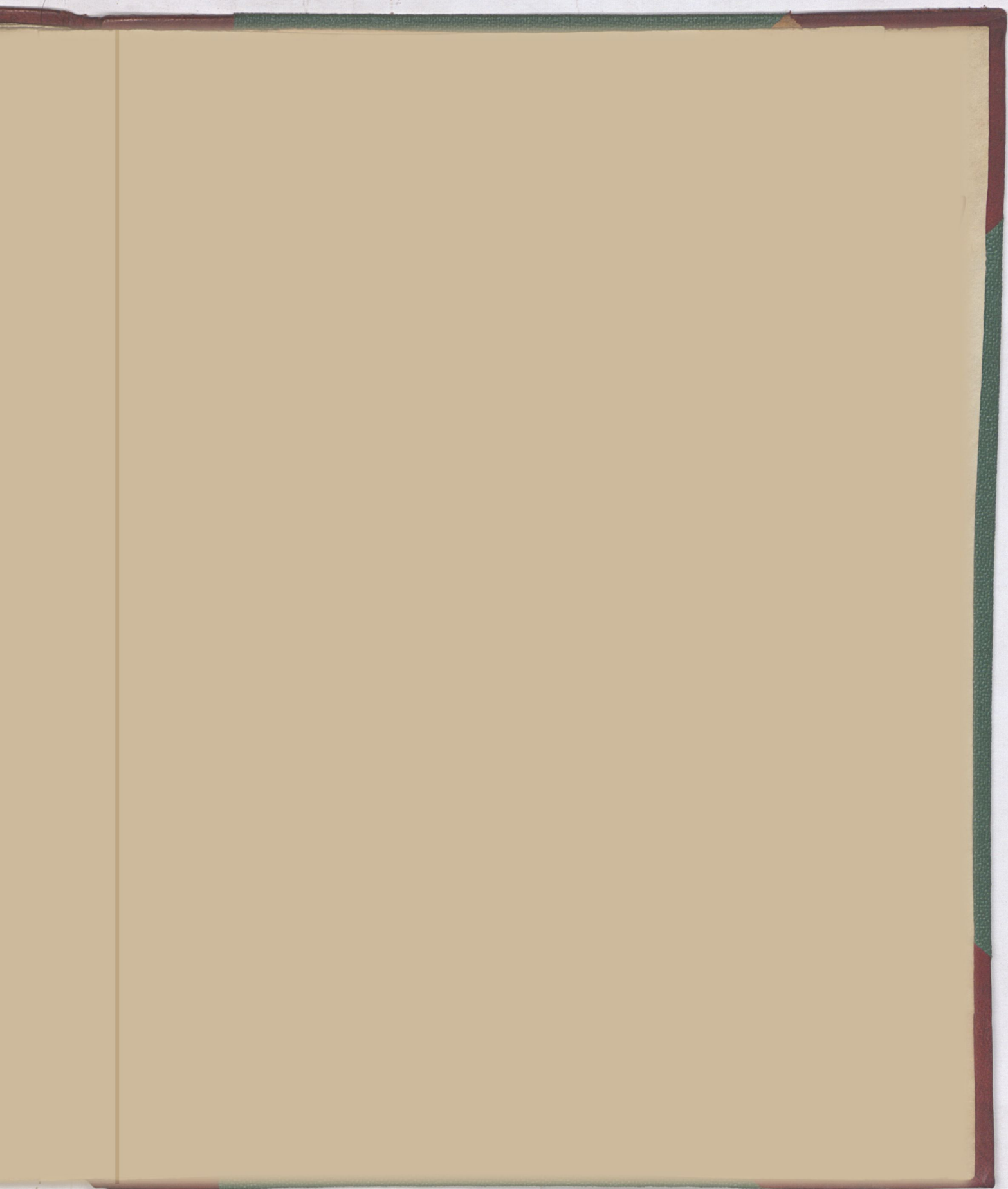
O.P.L.



H. L. no. 975
C - 1014

P. No. 4705^v

KHUDA B'KISH O.P. LIBRARY
PATNA
Prog. No. 4722 (Old Series)
Date 4-8-1955
Section Manuscript

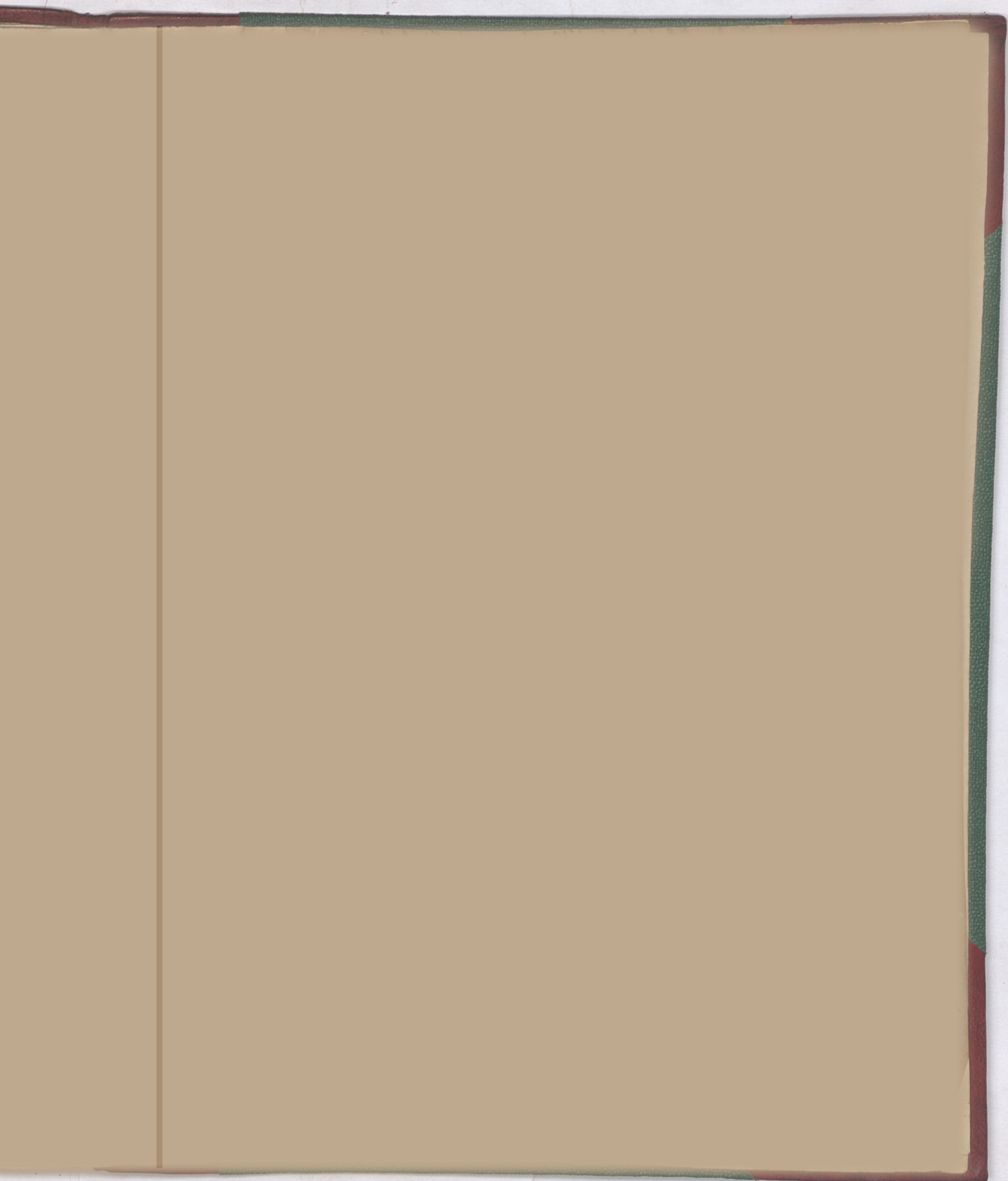


مدرسه حیاتیه در سال ۱۳۰۲ به مدیریت محمد علی قزوینی تأسیس گردید

۹۷۵

علم ط

۵۹۷



9601

16
P 2



يَا فَتَّاحُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَتَمَّ الْحَمْدُ

الحمد لله رب العالمين والصلوة على رسوله محمد وآله
أما بعد خیرین گوید بنده ضعیف عباد الله القوي محمد بن
غفر الله له ولوالديه که این مختصر است در بیان فصیح
عروق انسان که از ذخیره خوارزم شاهي و از دیگر کتب
و رساله های معتبر انتخاب نموده بر نهج که طبع این پریشان
خاطر لایق و مناسب دید ترتیب داد و آرا مشتمی
به ستور الفصیح ساخته بر شش باب اساس نهاد بامید
آنکه شاید کسی از و نفعی گیرد و بدو به عافی خیر یاد کند و ما تو غفر
الله الله **باب اول در شرح الفصیح** و آن مشتمل است

بر نه فصل **فصل اول** در علامت بسیاری خون از
دوازده نوع بود یکی سرخی رنگ در روی و چشم
دویم و سیدکی و پری رگها سیوم عظمت نبض چهارم
سستی و مانند کی اندر همه تن نخم خارش سر روی و چرم
بدن ششم و شواری حرکت هفتم کثرت غلظت خواب
هشتم گرانی سر نهیم شیرینی دهان و هم جوش حرارت
اندر همه اندام یازدهم قلت از روی طعام دوازدهم
کثرت خنده در بعضی کسان پس تر کا که از این علامت
در شیخی یافته شود آنرا حکم بقصد توان کرد **فصل دوم**
در موسم خون گرفتن به آنکه چون آفتاب در برج حوت
رسد اگر شدت سرما نباشد بخون گرفتن نرا وارد است
و چون در حمل تحویل کند که آغاز بهار است مناسب
باشد فاما مادامی که شدت سرما نباشد و ایام مهر و تابان
که آفتاب بر آن بود تا زمانیکه سرما روی در آفرید
بسیار دین را این بود اما در اوایل شهریور که آفتاب بعد از آن

روی با استقبال دارد وقت غلبه نور ماه باشد کلی اخلاط
 و خون صاف در تن آدمی کهنه و جانب مسلکند
 اگر درین روز فصد کند عروق گشاده شود خون صاف
 برآید نه اخلاط غلیظ که مقصود اخراج او است و در
 اواخر شهر که افتاب از استقبال برگشته روی
 با اجتماع نهم ماه ناقص النور بود خون صاف روی
 بیازگشتن بخمد و اخلاط که با خون حرکت کرده باشند
 از سبب غلیظ پس مانده برابر خون خون باز نتوان گشت
 اگر در هجوت فصد کند همه اخلاط پیرون آید نه خون
 صاف هوالمطلوب اما از روزه های ایام سال روز
 شنبه اولی است و روز شنبه و چهارشنبه ممنوع و بایستد
 ایام مختار اما وقت اوایل بهار آغاز روز و اواخر
 بهار آخر روز مناسب بود **فصل سیوم در رخصت**
 فصد هر که رکهای او ظاهر تر و فراخ تر بود و موی در
 تن او بیشتر باشد و رنگ روی او بسیرخی یا بنیاه چنان

که باید و بسیار گوشت بود و بسیار پیه نباشد و گوشت
بویست او سخت باشد و علامت زیادتی خون
در وی پیدا کرد و در این فصد رخصت لوان داد
خاصه اندر سالهای جوانی خصوصاً کسی که گوشت
و شکر و شراب پیوسته خورد کسی که در زمستان
بسیار بکشد و فصد بکشد در بدن پیدا آید فصد باید کرد
لیکن خون وی کمتر باید گرفت **فصل چهارم در**
منع فصد هر گرامه و و حکم ضعیف بود طعام و شوی
که از دطخ شکسته و قوت ضعیف بود و کسی را پس از
فصد بیماری سر تو کند و کسی را که بعد از فصد
بالیقین غشی شود فصد نشاید کرد و پیران را که از
سال تجاوز کرده باشند نشاید فصد فصد کردن
بعضی از متقدمین اعمال در قوت نموده اند نه بر سال
زیرا که بسیار کس باشند که بهیچان و سالکی رسیده
نمودند و خون در تن آنها بسیار بود و قوت آنها قوی

باشد محتاج بقصد شوند اما کودک را با چهارده سالگی
 برسد نخصت بقصد نباید کرد که در بالیدگی نقصان
 و بعد از چهارده سالگی هم لاغر و صفرائی مزاج باشد یا
 مرطوب بود قصد نشاید کرد اما حاجی مت کودک اندر
 پشته قو لها پس از شش سالگی فرموده اند و شیخ الرئیس
 ابوعلی در سال دوم جایز داشته و زن حایض و حامله
 قصد نشاید مگر ضرورت بزرگ و در امتلائی شکم و موسم
 سرمای سخت نشاید کرد چنانکه یوسفی گوید
 پیش اهل دانش و عینش بدست خویشین
 خون خود نری اگر خون کم کنی در امتلائی خستار
 مسهلست در صیف به باشد بستی زان بسی
 ترکم کردن خون در شتائی **فصل پنجم** در مقدار
 گرفتن خون در رنگ خون نگاه کند که رنگ او گردد
 اگر عرض در قصد دفع او رام باشد و اگر عرض در قصد
 از سبب بسیاری خون باشد و در وقت بروز آن اندک

خون لطیف باید داشت که قوت بیرون آمدن او کمتر نشود
نباید است و هرگاه که از ضعف در بعضی پیدا آید در حال باید
اگر چه بقدر حاجت خون بیرون نشده باشد زیرا که
باقی را پس آمدن قوت باز بیرون توان کرد و
شناخت اثر ضعف در حال آنست که طبیعت
برینض دارد و هرگاه که از ضعف بیند در حال برینض دو
دو سه دفعه سر را بکشد تا طبیعت مدد کرده
خلط ناسه لطیف خروج خون فرستد اما از روی
وزن صد مثقال است که این حکم وزن متعادل
قریب قریب نیم انار باشد چنانچه میشود لیکن در هر کس
اعتماد وزن نباید داشت اولی آنست که در زنک و
قوت خون اعتماد کند **فصل ششم** در شناخت
کوهرک فصلاً در باید که حکمت انگشت بزرگ نمید
فناصل کند تا که کوهرک عصبانی باشد و عشا می یافغانی
بود و شریانی یا عصبی اندر راک یا ملوئی آن باشد

یاجبائی رک شرابان بدید آید و اثر اطیبیان آفت
می الموضع گویند اما نشان آنکه گوهر رک عصافنی است
آنست که اندر زیر انگشت همچون پوستی درخت
کرده نماید و نشان عتبی است که نرم باشد و پشت
بد و فرو نشیند و صفافی همچون پوستی و قوی باشد
که دو طبقه بر روی یکدیگر پوشیده باشد و هر یکی که
میند و اندران رک نشاند عدس و نخود و ماهوارها بدیدند
دست از قصد آن رک باید کشید و یا خود این یا نیموارها
هیچ رکی نباید کشود **فصل نهم** رک زدن تخت
رک کرک کرک آموزند چنانچه رک کرک را یکست بهند
تا بر مژده نشود و دیگر روز صبح مکرر دوازده مرتبه روی
رک بر رکهای فرورد و بنشیند پس آنکه وقت وضو کند
تا دست راست شود و مقدار فرو بردن مصحح و کشان
رک بر اندلس دست بر سر بخان زبست کنند و رک
ایشان را در زیر آل و بن ران سداور باشد بر بای

از یک دو کند و فصد کند تا دست تمام شود
مقدار کشیدن و فرو بردن صبح و چونکه فرو بردن
بر آوردن بر انداختن دست بر یک سره و در حاله
رست کند و در کفانی ایشان در زیر گوش ظاهر باشد
چون دست بر این رست کرد و دیگر کشش پس ورق
کلی بگرد و چند عدد بر هم بند و سعی کند تا در صبح
یک ورق مالد و ورق پشته بر قدر که خواهد بردارد
تا دست بر یکتر پشته مردن مضجع رست شود و هر
کرد و بعد از آن از می را یک کشاید و پیش دارد
که در خورد سطری و تبار یکی بویست هر کس مضجع را
فرو برد ایشان و اگر لا غنا باشد که فرو برد و از
زمستان مردم فرس را و بطنی مزاج را که در بدن او
خون غلیظ باشد فصد کشیدن اولی است و اما
و برای اینها و صفای مزاج را فصد صنفی است
تا که فصاد و تا کرده کار نشود و فصد صنفی است

ترسبت مردم مرطوب شاید که زود درک شود و مرد
خشک نواج را زود باید بست و صواب است که زود
نهند و تا هم ریش شدن جرحت نباشد که جراحت
کرده نهند **فصل ششم** در ساختن مصع بر سه اسم
کلی است و پیش از یک زمان و این قسم را اطباء می گویند
نجات پسندیده اند و دوم مرغری چون ماحون ستراسی
مامل بود و هسته زوده زدن عیدم المثل است سیوم
فاتش که چون تر بود و این را سطر می سازند بجهت
کشادن کی که زیر استخوان باشد این قسم را لایق ستر
و طریق آراستن مصع است که از تولید نرم که آن را
سککه گویند مصع میوز که تاب ندارد باشد و نمک
چون خم کنند قدری خمی نذر و دواهی از آهن که زود
نجات گرم کنند و کرد آرزوی او پاک کنند و مصع را
بر این لوح این نهند و پاره مذن و مانده رنگ تا کرده که
والی باید که از استخوان خراش کنند تا شده نذر از آن

است که نوزده و مصحح را درین مذکرند تا آنکه بخورد و
 و اینند که تمام آب خورد و سرگشت و دیگر بار هم مصحح را
 بطرح مذکور بر لوح گرم کنند و لیکن بکرمی اول مرتبه
 پس از این روغن در دست بیکبار فرو برند یا دو بار پس
 خشکی نرم نخستی خاک بر سر بگریند و نوزده و مصحح را مالند
 تا نرم شود و بر سنگ ملایم تیز کنند و دسته مصحح هر چند
 مسک سازند بهتر باشد **فصل نهم** در کاهه اشتن
 مصحح پس از هر قصد خوب خشک کند و حرارت دارند
 و در نوزده کاهه دارند تا هوای سرد در وی اثر نکند و در
 نشود و هر وقتی که کار خواهند داشت تنفیس خود بکرم کنند تا
 نرمی پذیرد و بیم شکستن نباشد **باب دوم**
 قصد عروق سرد کردن و آن است و در کاهه است
 و معروف است که در میان نوزده فصل ذکر یافت **فصل**
اول در قصد عروق با فوج در کاهه است از شاخهای
 فیعال بر میان تا کاهه است آن عروق الباقی

خوانند و اندر پهلوی این رک و شریانی است منفعت
فصد او آن است که درو شقیقه را زایل کند و دانه ها
که در سر پیدا شود دفع کند طریق فصد او آن است که اول
موی سر تراشد و سر او شکالند و آب کرم بسیار
ریزند و بر سر هر دو بامی بنشینند و کلوی خوش فشانند
و مارک ندید آید هرگاه که فصد این دورک را در
ملاحظه شریان نشناخت مضر مرغی از نهها
ر بوده برند و هرگاه که کلوی یک باشد خون باز است
فصل دوم در فصد رک شانی شاخی از باد سلول
که از سر شانی فرود آمده و اندر بعضی مردمان چون
شانی پیدا شد و اندر بعضی سلیجانب میل دارد و یا
اندر بعضی شاخ شود یکی در میان و یکی بسوی راست
و یکی بسوی چپ میمانی را که بالای سر و در او است
باید شناخت منفعت آن است فصد او که کرانی سر
خاصه کرانی پس سر و کرانی چشم و در سر گهن را زایل
کند

سیستم این رک کو دکان رازمند بخت کرائی بستم
واقعا در آمده بستم بدین قصد او آنست که کلور آید
تالی مرم با بودا که رک شتر بدید آید **میان** شانی در وضع
سجده گاه است لکس از نهانیا منخوف بصد کنند
و در از نشاید زود و حذر باید کرد که زخم با پستخوان برسد
و اگر خطا بدید آید و اما نس کمر داید که باره روغن کل
و کلاب و صندل بر زخم طلا کنند تا به شود **فصل سیم**
در فصد رک صدع از شاخهای فیعال در رک صدع
یعنی در موضع صدع از لیس کومش بدید آید و از آنجا حکام
و زبان رود و منفعت فصد آنست که از هر باره شدن
آب از چشم و هر در شقیقه و در سر کهن و سر و صدع
کهن کشاید طری فصد او آنست که کلوی بفشار و تا
رکهای بر خیزند و فصد درک ماها مکر و و جانر و
کشد و فاس فصد کند هر گاه که کلونی کشاید خون
باز آید رک باید برید و داغ باید کرد و بر حذر باید

که شتر بسیار فروتر زود که آمانس بسیار و اگر
 خطا شود باید که صبر و صمدل و محض خطا کند و سخت
 بندند **فصل چهارم** در فصد رکس دور که در
 سرت نزدیک فقه قفا در هر طرف فقه یکی فقه
 نعال پس کردن را گویند منفوت او آن است که
 علت سدر و صداع کهن را زایل سازد و سدر علی
 که هرگاه آدم برای خرد چشم او را رنگ شود و صنفی و
 کشتگی بدید آید زود نکند که طریقی قصد او آن است
 که طوی لغت را در تارک بدید آید و مصحح فرم می کشاید
فصل پنجم در فصد ناشطان دورک و نکد از نشا
 فقال اندر لیس شده بانها در عقب کوش یکی استوچی چپ
 و انزانا ناشطان گویند از بهر آنکه اندر پیشتر مردمان
 ازین مردورک گری بدید آید سرشان نشو و این
 نشو ساری گری را گویند که زود آسان کشاده شود
 و از مرون گره حلقه باشد همچو گره دایم که مردمان بریند

شوارزند و این که در رکهای مردم لاغر و سست
ظاهر شود و اندر بعضی مردمان و در هر سوی شاخ باشد
و از هر سه کلی ظاهر تر بود و در بعضی از هر سوی فقره دو
شاخ بود و جایگاه قصه او این است که سرگوش
چوبست سر رسد و در بعضی مردمان بمقدار یک سر است
بالا تر باشد و در بعضی بالا تر ازین باشد صفت قصه او
آنست که ریشهای کوش را و در شقیقه و جلوی
و دانهائی که سر روی بیدارند دفع کند و جریان از
چشم باز دارد و باز در اشتقاق بخار با از سر و زایل
شدن ریش قفا و پس سر بود و طریقی قصه او آنست
چون بریدن شیران است هرگاه که کلوی را مالی ده
درک بیدارند قصه او آنرا از پهنای زنده و اندر وی خط
نمی کشد کوی که این رک اگر لفاش کشاند هرگاه
نصل ششم در قصه رک گوشه چشم که آنرا امان گویند
و دیگر از شاخها را میقال در مرد و گوشه چشم است

بسوی بینی یکی در چشم است و یکی در چشم چپ منقبت قصه
 است که دارد تا فقره زیاده شود و موی که از چشم
 برآید و داده تا صور را که اندر گوشه چشم باشد بریده کند
 و حر و حصن را و شب کور را و صدای را زایل کند و حکید
 آن از چشم باز دارد و سرنخی چشم برود و چشم را روشن
 دهد و هر غلی که در ظاهر چشم بید آید و در آن سرنخی بود
 آن را سود دارد طریق قصه او آن است که قصه
 گوشه چشم را که بسوی بینی است بدست خولش کشاید
 و طوی شخص لغت را و چند آنکه روی سرخ شود و کرماتی
 بر خیزند منضع بر آن گوشه رک فرو برد خون بسیار
 و هرگاه خواهد که دارد دست از کلوی باز دارد و در
 خون بایستد و اگر هنوز جری حکید کی خون شایه
 و یک بخاید و در موضع چکانند قصه و بهوش دارد
 تا منضع گوشه و غصه که اندر گوشه چشم است
فصل هفتم در کشادن رک سه بینی که آنرا از بینی گویند

و آن شاخ است از معال و موضع فصد او آنجا نگاه
که چون بگشت بسری پستی نهد شکافی اندر روی توان
و اندر بعضی مردمان این شکاف ظاهر شد بی آنکه
بر وجهی منتهی فصد او آن است که کلف و تیری
زنگ بر روی و خارش و آناس که در بینی پیدا آید و اگر
کند لیکن بسیار بود که از فصد او سرخی کلف طور بر روی
و بینی پیدا آید و همچنین نماید از جهت آنکه خون بسبب
فصد بدین جانب میل کند و مردن نماید پس مضرت
پیش از قطع کرد و طریق فصد او آن است که کلوی خضر
بفشارد و فصد او آنکه اندر بینی شکافی است و آن دو
عمر وقت تربلیدترین موضع ازین شکاف رود و آنکه دراز
مربانه منصف است و از و خونی اندک بر آید و هرگاه که
خواهد تا خون باز دارد و دست از کلوی باز کشد و باید که
بر موضع رابست کرد باید و طرف که پره بینی است
جراحی نرسد و اگر این خطا پیدا آید باید که حنظل و

مایشا یا سفیده پخته مرغ در آنجا طلا کنند **فصل ششم**
 در کشادن رک اندرون بینی از شاخهای میقال است
 و در یک گیر اندرون بینی است در هر طرف یکی منفعت
 فصد او آن است که آنش بینی و صداع و درد چشم که
 دفع کند و طریق فصد او آن است که کلوی لغب را در
 نفواید تا شخصی روی خود را بر افشاند و فضا داند
 سوراخ بینی او نگاه کند که آنجا که گوشت رکی بدیده
 برسان تیش زدن حجام اندر حجامت این را است
 مضمع برید **فصل نهم** در کشادن رک اندرون هر چهار
 رک هر دو لب اندرون دهان در گوشه های هر دو لب
 چهار رک است آنرا چهار بند مسمومند منفعت فصد او
 خون آمدن ازین دندان باز دارد و ریشهای که در
 دندان پدید آید دفع کند و کند دهان دور کند طریق فصد
 او آنست که کلوی را تا بی دهد و از مضمع چهار رک فصد
 کند خون قلیل بر آید و فصد او بی خطر است و یکرا او حسن

الرحمنی علیه الرحمه گوید کی اندر بر عصبه است و عصبه
مویی را گویند که اندر لب پایین بر آید که آن لشکر
گویند و قصد او برای کند و مانع است **فصل**
در قصد عروق اللسان و درک دیگر در زیر زبان است
هر دو ظاهر و وسطی یکی بحاشی است و دیگر یکی
نصف است و او آن است که گران زبان را که از خون
باشد و آنس و در در زبان را در تثنای که در دهن
پیدا آید و در کلوی و سعال و خارش که در کردن باشد
و خنای صعب و عزیز را که اندر گوش چشم باشد نافه بود
و قرواق و دن حلق و کلوی را سودمند بود طریق
قصد او است که فضا در سر زبان او با چه پاکیزه و
نرم بگردان و با او دارد و کلوی لغت دارد تا
نمایان شود و از دراز کشاید چه اگر از پنهان کشاید خون
و شوار مارالیتد و هرگاه که کلوی کشاید خون بازماند
و اگر نماید لب که و پوست آن را و ماز و مضطرب کند و بازو با

و ساقها به بند و غذائی لطیف و طایم خورد و باید که فضا و دانا
بود که این رک شهریان پوشکی دارد و علاج دشوار یزد
فصل نایزدهم در فصد و داج دورک که دو طرف کردن
ملکی سبوی رست و ملکی سبوی چپ و این مرد و شاهان
باز نسیق است که بر بر و خلق رانده و اندر پس شریان
مفقت فصد او آن است که خناق و ضیق النفس و
گرفتگی او از و علت دات الیه و علت سیر و ابتدای
خدمت را نافع بود طریق فصد او آن است که شخص را ببرد
تا بر سر مرد و پای بشیند و اعتماد بر سینه و پا کند و تالی
بگردن دهد چنانکه از بر دو سبوی کردن چهار رک بدیدان
از بر دو سبوی دورک ملکی که سطر است و داج بود و دیگری
که بار یک است فیاض خود و داج را نشاید زود زیرا که هیچ
تفرق نیست و در نیاط دورک جان و بعضی اطباء و صوفی
آن دیده اند که نخت و داج حست زنده و چون نخت روز
بگذر و پس و داج رست زنده تا قوت نکانه داشته آید و اگر کسی

که قوت کسی اعتماد دارند مرد و رک اندر یقوت کشا
و هرگاه که خون بقدر حاجت گرفته شود تا بکشد
بگذراند خون باز آید و کردا کرد و دواج لصلل حکا
حک و آید و اگر خون باز آید و فاد و بستی ترمام
بشد و اگر غشی افتد ماک اندازند او بکشد من دیدم
در کرکان مردی را و رابده ای خرام که او را و کر شده
و بستی دروشت و لشت کشته هر دو دواج کشان فرمود
ازین برکت سوسن برون آید و با خون حری بهنجک
درست نمی آید در نمودم با خون بسیار برون کرد و فرود
غشی افتاد تا بهفتاد و دو ساعت در آن غشی ماند و پس
ناز می آید و غشی می افتاد و پس بهوش آید و از بستی
قطره چند خون بر دوام و با خوش نوی برون آید
بعد غشی زایل شد و مدتی ازین غایت ماند چون آید
دیدم او را شش کشاده و بستی رخت و بلند برانده است
باب بیستم در فصد غرق دست سرد و دست دوازده

اند و هر دستی شش رک و اصل که از حله برآمده اند
کمی مفیال است که از دل دور تر واقع شد و کمربانی که
از دل نزدیک افتاده و ده دیگر مرکب اند از شایسته
این بر دو اصل حیاتی میان این دو از ده شش فصل گفته اند
آتش از آمدن عالی **فصل اول** در بیان مفیال و در
نوند و هر دستی کمی و آن رکمی است که از حله سوی بالا
برآمده تا بحر کردن و در بخار کشتن کشته و باره زنجشکی
شایخ شده کمی تر کشته و دیگری کو حله تر و آنکه بر زنجشکی
بر یک سخانی از کردن برآمده و بدماغ اندرآمده و در
دماغ چون فرشی گسترده شده و اندر حجابهای
دماغ برآکنده شده غذا بدو رسانند و دماغ را بهره
تمام سد بر نماز از آنجا مجتهد **و** جمعه که در کتب
سینه برآکنده شده است و اندر بعضی مریضان در دماغ
روی پوشیده شد از هر آنکه در غصه افتاده است و اندر بعضی
ظاهر شده باشد از جهت آنکه بر روی غصه باشد اصحاب

تشریح گفته اند که در آن

مرو و شاخ مبارک سلیق است که بسرا آمده و فعال که از
سره فرو داده پوشیده فرو داده و بدین گویند که و داج
از مبارک سلیق است و داج مبارک که بر نیا طو
از فعال است زیرا که چون پوشیده فرو داده مبارک
ناید و جنبش کوچک هر دو جانب کردن بهر دو دست
فرو داده است و این رک را فعال از بهر آن گویند
مکرانه و راع است برابر اکتش ایهام و در لغت
مکرانه مر را فعال گویند صفت فضا و آن است علت
در سر و دماغ پدید آید مانند سده و زبال گفتن و بالیا
نشتن و خواب مبارک و کرانی سر و پیشانی کردن و درد
کوشش و سرخی و کرانی چشم را دفع کند و خون آن
پنی را سود بود و علت های و کام و زبان و دندان و دها
و لب را زایل کند چالینوس گوید هر علت که از خون
و از سینه مالا بود که آن رک فعال او را سودمند بود
چون فعال نباشد بدل آن اکتش این که او هم عمل

مفیال کند طریق قصد او آن است که چهار انگشت را بر
قصد برتر باید بست با خنجر ال مناسب که نه سبب محض باشد
و نه سخت محض و منحرف باید کشد و یا از بهنادر بود یا
یعنی معلق بر دارند تا فی خطر بود و بهوش باید داشت تا
موضع از دیگر روی حرکت برودن نشود و نگذارد محصله
و زیر محض است و اگر بولد کند و اگر خطای در کشدن فیقال
بید آید علتش اینست که در دست بید آید کتله ها
حرکت که در باب ششم گفته معالجه کنند و اگر کردار تو کند
بیان گاه محصله را از بهنادر و تیم باید کرد یا شخصی خلاص باید
لیکن حرکت دست باطل گردد **فصل دوم** در باب سلیق
مادیان و آن در حرکت باشند در هر دستی یکی با سلیق تراز
اکل طرف بند گاه اربع و با سلیق است از یکی که از حرکت
بر آمده و تا به خیر کردن رسیده و از آنجا بدو بخش شده
یکی بدست راست در آمده و یکی بدست چپ لیکن هر گشتی
بیش از آنکه بدست اندر آید و در شاق و دیگر گشته نیک شاق

کوچک

کو حکم تردد دیگری نبرکت و شاخ کو حکم براندر آمده و
بدماغ فروخته او را چون فرشی گسترده شده و باز فرام
شده از دماغ فرو داده و اندر سینه و کتف آنده پراکنده
گشته است و شاخ نرک بدست در آمده و اندر فعل
دست بدو بخش شده یکی را بارسلیق بادبان کوسینه و
و بارسلیق الطی و از هر یکی شاخی لبینه و دل و شش و
حوالی آن اندر آمده و ضم معده و حجاب در آمده تا لب
قدم رسیده است و این را بارسلیق از پیر آن گویند
که از حکم بر آمده است و رکی سخت و نرک است و مانند
شرف چون دل و دماغ و شش و حجاب بسته و درخت
نویان بارسلیق بادشاه بر رگ را گویند پس از نویان
این رگ مانند اسهالی شریف او را بارسلیق نام کرده
و اندر بن بجای بادشاه بر رگ داشته صفت فصد او
آن است که علت های حکم و سیر و شش را و علت های
حجاب چون ذات الحجب و سوخته و همه در دمای سرین

مقتدر و بار و زانو و ساق قدیم را سودمند بود و در کوفه
زایل سازد و لو که سیرالفتح دهد قصد او از دست راست
نافع بود لعل و او را دم و او حجام حکم و از دست چپ با حجام و
علل طحال مفید است طریق قصد او آن است از اینجا
که موضع چهار انگشت برتر باید بست و از هر یک که در او بر
باز سلیق نادمان سرمان است اندر وقت قصد او را از
موضع خولش نکسو باید برد و منحرف نماید کشتاد و یا از آنها
نباید کشتاد زیرا که اگر از دراز کشتاد باید کرد و اندر بعضی
سروان از هر سوی با سلیق شرمان باشد پس هرگاه که
فصاد کسی را تشنحت این شد موضع از سوی دیگر
سرمان زند پس و احب آن باشد که سرد و جانب که نگاه
کند و خون سرد و جانب سرمان باید دست لوزان که
بیدارد و در آن فکر قصد کند تا در خطراته افتد و اندر میشته
و قهتا خون با سلیق را بیدند باید کرد و ما شد که آن
باید از با سلیق لوده باشد که شرمان بود بر حال نند دست

بسیار است در امید کشا دو آن یاد را با دستگی باید مالید
بار دیگر من دست باید بست اگر درین بار هم یاد کرد
صواب آن باشد که دست از وی آرد و باسن اطری
کشاید و قصد با سلیق با دیان را هر چند که از ساعت
قوت تر اند سلامت باشد بعد از آنکه نامل کرده باشند
و آفتی نیاید اولی برین بود که او را از پشت موضع حرکت
رود و بکشایند تا سلامت باشد و بر صخره باید بود که
ششش سران ترسد که در عظم بود و در با سلیق
با دیان غرض از خطر شان خطای در گذر بود از جهت
حق و عجب و عجله که در زیروست مجتهدی باید بود
که با آنها جراحت نرسد و اگر ازین خطایا جبری واقع شود
بسیار تدبیری که در باب تدبیر معالجه حرکت آید
علاج کنند تا بخیر گذرد **فصل سیوم** در قصد اکمل و
دورک باشند چون رشته مار یک میان میال و
بسیق با دیان در بر دست نمی و اکمل یکی است

مرکب از صفای دما و سلیق و انجی که خود و اندر خود
از سر نزد یک حشر کردن می رسند هر دو رخ ساخته از هر کدام
یکی داند هم چو بسته شده و ایچو بسته و یک رک شده و دست
اندر آمده و از میان صفای و سلیق که بسته و تاب خورده
بدرست و پشت دست و بانشان رسیده و یکی
چیز و آن رک که کل از هر آن نام کرده اند که از صفای
و با سلیق آمیخته است و چیزهایی آمیخته را در لغت لویان
که لاسوش گویند و گوهری گویند که کل از هر آن نام کرده اند
که بسیاری خون در وی است رنگ و می یکی است
و از دور که بزرگ خون می تابد و صفت فصد او
آن است که همه علتها می تمامی تن را زایل کند و استلا می
از سر تا پا کم گردانند و در سینه و می کردن بسیار را در و گشته
در شها می که بر روی سینه پیدا کنند و هر علتی که از معده
خیزد همه را سود و از بطول فصد است که منخوف تور بوده
باید که او بسیار باشد که کل در میان دو عصب نهاده باشد

بدین اقرار از اولی است که او را از دراز کشیدن و نیز باشد که
بر روی رک بعضی بار یک نهاده باشد هوش بدان باید داشت
تا موضع نصب دست ماضی شود و هرگاه که این رک
قوی تر باشد و ظاهر تر این عصب نیز ظاهر تر باشد و اگر موضع
برین عصب بر آید مضرت او بر رک باشد نباید که داشت که
حرکت زود بسته شود و علاج آن از معالجه حرکتها که در باب
ششم گفته آید باید نمود **فصل چهارم** در فصد با تسلیطی
و آن دو رک بود در هر دست یکی و آن شاخ است از باطن
جانب بالای ذکر رفته و آن رک است یا سینه تر از باطن
و میان بجانب ارنج و از بعضی شاخ ظاهر شود یکی سطح و
دیگری قدری بار یک سطح باید کشاد و او را عرق الاستیم
خوانند یعنی سلامت از بهر آنکه زرد سرمان نیست و الطری
از بهر آن بدین نام گویند که نزد یک غل و اطباء باری لعل را
گویند مفعول فصد او است که غلتهای حکم و سیر را سوزند
و هر غلته که بالای اندام بود بر آرد و اگر ترن حامله خواهد که کوه

افکنده کشادن رک او را مقصود رساند طریق قصد او است که
 که تحت بامکشان موضع رک بسیار باید مالیه و آب گرم
 باید نجات پس بند دست باید و باز روی شخص دست بدارد
 راه لعل او فایده باشد چون رک بدید آید انرا فساد بام
 خود فرو گیرد و از بالا فرو کشاید یعنی مصعب از بالا فرو برد تا خون
 آسان تر برود آید **فصل نهم** در قصد حمل الذراع و رک
 رک اندر مشیر مردم با سلیق تنها است و اندر بعضی با سلیق
 با کمال تمحیض مکرر و حمل الذراع دور رک بودند و هر دست بی
 و بالا ای نه اعلی نزدیک خرده دست موضع دست منفعت
 قصد او چون منفعت قصد میقال و با سلیق بود و اگر حمل کشادن
 میباید این رک شاید کشادن فاما زمان زشاید کشادن این
 رک کشود که بیماریها امتداد حادث کند طریق قصد او است
 که بالا تر از موضع بند دست چهار انگشت باید نسبت مال
 بدید آید مصعب قصد کند و اگر مصعب قدری بیشتر خلد مانی نیست
 و رکی کم خط است و اگر احیاناً آما س کند بطلا با نی حاکم علی

کند

کند **فصل ششم** در فصد اسلیم و آن دور که باشد در هر
یکی و رانی جالینوس آنست که اسلیم و نیاله با سلیق یا دمان
و گروپی گفته اند که نیاله با سلیق الطی را از عروق الاسلم
نخواستند لهذا این رک را که شاخ اوست بصبغه اسلیم گویند که
با شاخی از کحل امیخته و یک شسته است و گروپی گفته اند
که این دو شاخ هم امیخته شده لیکن یکجا می آیند تا موصوع اسلیم
و گروپی گفته اند که با سلیق اندر دست لبه شاخ میشود
یکی اندر کف در دست درمی آید و دوم بر پشت دست میان
انگشت وسطی و پنجم برید آید تم بر پشت دست و او را اسلیم
گویند فی الحقیقه شاخی از اسلیم سیر دست پیوسته است
فصد او آنست که اگر از دست راست کشاید اما در حکم را از
کند و حکم را سبک گرداند و اگر از دست چپ کشاید اما سبک و در
سر را بر پشت اند و سپهر را کوچک کند و بعضی از قدما گفته اند که
بفصد این رک در علت دات الریه و دات الحنث منصفه یام
دیدیم و در د مقعد و بواسیر را سودمند بود بطریق فصد او آنست

که بند دست را بنهند و او را محرف سازند در از کش
 در آب گرم باید نهاد تا چند آنکه حاجت باشد خون گیرند
 پس از آب بر آورده بند دست کشاده پاره روعن و نمک
 جراحت باید بست تا از اما سس بخورد باید که قصاص مختار
 باشد تا سر موضع بسیار بخورد که شرمان در زیر دارد و اگر
 خطار و دیس عللای که در باشد ششم گفته اند نیز کنند این
 بیان دوازده رکبائی دست که گفته اند و غیر ازین دوازده
 بر دست چهار رک دیگر است از رکبائی که از اول است
 و آنرا شرمان گویند خواجه جلد رکب شرمانی یاد کرده است
 ان شاء الله تعالی **باب چهارم** در قصد عروق بر دست
 و آن شش اند معروف که در دست فصل بیان نموده شد
فصل اول در قصد صافن و آن دورک اند ملی در بای
 و یکی در بای چپ و جایگاه قصد از زردک شتاک است
 از سوی اندرون بای از نالای بن فرود می آید تا اندر نیمه
 مالا است یا رکب است و چون نیمه زمین آید سطر شود و اصل او

باسبق

بجوید و سوئی برون بجانب است صافن در بای عرق است
و شایهائی او معلوم کند و نشان عرق است آن است که
چون بیدارید روی چند کره باشد او را دراز فصد گوید از برای
اکثر دو سوئی عصب است اگر مصع بر عصب باشد بایست
کرد و **فصل سیوم** در فصد بالطن و آن دورک فوید اندر
زیر ایلکی در بای است و دورکی در بای حب و اصل او
نزدیک فواید با سلیق است و رای حال یوس و غیر او
است که شایه از فواید رگها فواید یک رگ شده اند
و ازین عصب او دور است و در او را از ایل کند و دور عصب که
اندر زیر از او فواید گویند و این رگ را بنام عصب مذکورده از
نزدیکی او با عصب سمعت فصد او اندر کشتن جن جن در ایل در
و لو که در در در هم و کرده و اماس بای کهین که اندر کرده و شایه
باشد از مصفوت صافن است طریق فصد او است که را آن باقی
سخت شد و چند کام آمد و رفت و فواید و چند بار بنشیند و در
تارک بیدارید مصع فصد کند این است بیان هر شش رگها

بای که گفته اند مداینکه ضد رگهای بای اندر علقهای که ماده بجا
بالا بل دارد و اندر علقهای سودا سخت نافع است لیکن اثر
این رگهای اندر ضعیف کردن قوت بیشتر از اثر رگهای د
باشد و مگر برون ازین رگها سرد کردن و دست و پایی که م
کرده اند اندر بعضی کتا بهادورک و مگر نرسدن است در بعضی
تسکیم کلی بحاجت است و بر جگر و کلی بحاجت زیر سیر از آن رگ
زیر جگر است بر علت استسهار نند نافع بود و آنرا که زیر سیر
داشت از بهر علت سیر نکشانند سودمند بود بیاید دانست که از
کشادن بر کدام رگی ازین رگها که ماکرده و بهر گاه که وقت حاجت
کشانند از وسکلی و راحت بدید آید و خون از جگر کشده شود
از بهر آنکه رگها را افضل و درک است که از جگر رسته است لیکن شفا
عضو که جاری اندر وی باشد هم بدان روز نمود از بهر آنکه مدتی باید
تا طبیعت خون را در قسمت کند و از آن عضو خون بدین رگ که
کشاده اند باز آرد بهر گاه که از بهر عضوی رگی کشانند که بدان عضو
سوسته بود یا بر او اسمائی او بود خون مردی خون باشد از آن عضو

سببش ما میان است و صافن چهری را گویند که با
زجیت او را صافن گویند صفت فضا و آن است که
نور را از سیمه بالا فرو کشد پس سبب است که از هر یک از این
زمان آن را زنده نگاشته شود و در شبهای قمار
و صاف و آشنی را بل کند و در دپشت و کرده و لوس گرم
اکس مفاصل را دفع کند طریق فضا و آنست که بالایی است که
ساق پای از فوطه بندند و بعد نمایند تا شخصی کامی چند برود
و مایه را بفشارد و چهری بلند در زیر پای او بند تا رنگ بدیدند
و از صافن و دوشاخ دیگر کتب و است او بر آمده و مثل
او که ترک است در میان است اصل را باید کشاد دیگر بداند که شفا
صافن از شتالنگ مرده و آمده با هم فراهم شده و وسطی و ظاهر
گشته در مایه می نزدیک کعبه اندر ولی بدیده است صفت فضا
صافن است لیکن نشان را در موضع منتهی فضا است که خون
از بالا بر می آید و او را از کعبه اندر ولی چهار بخش بالاتر جفا
کشاید و دیگر شامی هم از صافن بر سر پاشیده بدیده آمده و گروهی آنرا

نیز کشاید و مسفت او نیز مسفت صافن نزدیکی کو به از بهر
شاخ و لیت **فصل اول** در فصد عروق الشرايين در آن
کمی در پای رست و کمی در پای چپ و اصل بطن الطبی است
رگی است همچون رشته کشیده که آن دو تایی شده و بدین
سبب او را عروق الشرايين گویند و طبع آن او را عروق است
از بهر آن در عروام گویند و نام او است و مسفت فصد او آن است
هر علت که در نیمه بالا باشد یعنی از گردن و قیاس و هر علت
که مسفت فصد او مسفت صافن نزدیک باشد لیکن بخبر معلوم
که مسفت فصد او رگ اندر زایل شدن در عروق الشرايين است
سبب آنکه در استای وضع در دست و مسفت فصد او آن است
اندر علت های دیگر که یاد کرده شد بیشتر است طریق فصد او آن است
که دستاری در از گیرند و یک سر او در کمر شخص سنجند و باقی را
سر آن و ساق او بچند تا نزد یک شتالنگ و بچند تا چندان
فرو کشند و بر خیزد و بانی بر خشتی نهاده تا قوت بر بانی افتد
پس فصد در لیت فصد و نصر گوید اگر یافت بهتر و الا در لیت

که بشود و در می شفا پیدا آید **باب نهم** در کشادن شیر
و ما شریانها که کشایند و ریزند و دماغ کنند و دوازده اند که در پنج
فصل ذکر نموده شد **فصل اول** در شریان ماضوج اندر ک
تارک سر این شریان را میبرند و بر بدن او سبختی گو
سرو شوار باشد مفعول بر بدن او است که ماده واسطه
و حوت باز دارد و شقیقه کهن را از ابل سازد و نور چشم را سفید
و عصب مخوف را که نور اندر او است پاک کند و عطر را نافع بود
فصل دوم در شریان صدع دو شریان صدع است
نزدیک شقیقه یکی بسوی راست و دیگر بسوی چپ اندازند
و دماغ نه تا زیر پیر مار و شستن چشم بسبب باد های گرم و
از بهر دفع علت اشتعال **فصل سوم** در شریان کوشش
دو شریان دیگر کوشش است یکی بسوی راست و یکی
بسوی چپ و قصد او از بهر باز داشتن آب و تارک چشم
و شکوری کند و از بهر صداع و و دار که از بخارهای گرم تولد
کند و از بهر دمای که اندر میان سرد و کثیف و کردن و اندر

بن زبان بیدار آید نافع بود و قصد آن از خلطی نبود و حرارت
 دیر بسته شود پس بر بدن و داغ کردن صواب تر بود و گفته اند که
 این مرد و شیرین ماد عسل پیوسته اندام حرارت او روح
 بدماغ میرساند پس هرگاه که این را ببرند اندر مرد نقصان برجو
 بیدار آید و لقا ط کوی مردمان صفات که بخداستگاری کار دارند و
 فرزندی را که بر جایگاه عبادت وقف کند این شیرینهای
 او را ببرند یا قوت شهوت از وی بریده شود و بدو سرگشتند
 و گویند که دعای او مستجاب بود اما جان نسیوس ایمنی را منکراست
فصل چهارم در شیرین زبیر زبان و شیرین دیگر زبیر زبان
 هم بر بهیوی سرور رک که بیشتر یاد کرده شد آنرا ببرند و داغ
 نمیکند هر علتی که آنرا صدع گویند و در دمای که اندر زبان براید
 دفع کند بالجمله هر شب شیرین درین چهار فصل مذکور شده
 تالی بگردن باید و ادمارک نمایان شود **فصل پنجم** در شیرین
 دست چهار شیرین در دست اند و هر دستی دو شیرین
 یکی پشت دست و دیگری بر کف دست آنکه بر پشت دست است

میان انگشت سبابه و ابهام نهاده است بریدن آن
 در دماغی کهن که اندر حکم و حجاب باشد زایل کند و لکن
 اندر حکم در وی بود مدتی علاج کرد پس در خواب دید که
 گفته که انگشت سبابه و ابهام آنجا که اصل ابهام است
 پدید آید و این موضع را السه الکف گویند مفعول او بمحو
 شریان دیگر است و گفته اند بریدن او علت و ماده
 و در پهلوی و در سپر نافع بود باید دانست هر شریان که
 خواهند برید و دماغ کرد در طریق بریدن و دماغ کردن اگر چه
 نوعها بسیار گفته اند اما طریقی ایشان تر این است که بگویند
 بشکافند و در کتب پدید آرند و نوشته اند و در کتب دیر دارند و
 ما بریده دماغ کنند که انزال السه دماغ خود خواهد برید **بیشیم**
 در معالجه حرجت شریان و عصب و علاج عشی و غیر آن
 از چهار فصل ذکر یافته **فصل اول** در معالجه حرجت شریان
 سرگاه که حرجت بر شریان رسد علائش آن بود که حسن
 خون حرکتی باشد همچون حرکت نفث و خون شریان قویتر

و اگر کوشش جراحت نزدیک دارند آواز خون می‌دهند
و اندر حال تنضرم وضعش در کمر و علاجهش آن بود که
فی الحال یک پانزده گرفت که خون بر نیاید و باز روی دست
و پای که برابر این دست است از بالای زانو محکم ببنند و هرگاه
از بستن بازوی و پای مرغ آید بکشایند چند آنکه اسایش دهد
و باز ببنند و داروی که بعد ازین ذکر نموده خواهد شد مر حرات
نهد و بالای او زفاده محکم ببنند و دست را بر بالشتی بگذارند
باید نهاد تا خون سوی جراحت میل نکند و از غذاها بی‌اهل
و عین احتراز نمایند و دارو که بر موضع رک نهاده اند باز نکنند
تا خشک نشود تا که معلوم شود که جراحت محکم گشته و
اگر این تدبیر با خون همچنان بقوت پیر من می‌آید از دست
دیگر با تسلیس مالکحل باید کشاد و اگر بدین ساکن نشود تدبیر
خبر آن نباشد که ششریان را ببرند و داغ کنند و این فعل
خالی از خطر نیست اما دارو که بر جراحت نهاده است دم الا خون
و از زروت و شنبلیلی و قلع طار و آقا قیا و کلنا و صبر و کینه

اندر هر کس که در وی وضع عرقی در جگر و کبد و کوبند و بپزند و
نکاهند و بپزند حاجت به سفیدی پخته مرغ نسوزند
و آن را با دگر کوشش با خرم ما خانه عسکرت نرم و پاک
بر جراحت بند و محکم بند و این دارو را روق کوشند و
جالیوس گوید که هیچ دارو بهتر از کندی نیست صفت او این
که بپزند کندی و صاف و کزیده و کوبند همچنان غبار سازند و
سبده پخته مرغ نسوزند و با دگر کوشش بند و بسیار
خارج کرد اگر جراحت را بدین دارو اندر گیرند و چون پوست
باریک طبعی از سرب بالا ریزند و بالایی دارو بندند
و رفاده محکم بالایی او بندند ده روز پس کشانند اگر خون
ساکن شده باشد و باز بندند تا دانند که جراحت درست
شد اندرین میان طبع چهار نکاهند تا نرم نشود و اختلا
ما باشد **فصل دوم** در معالجه جراحت عصب و عشا و عخل
هرگاه که موضع عصب بالغا بالعضله رسد که اندر رملی بازیر
او باشد که از ریداید و دست اما س که در علاج آن بود که همه

و بندهای او را و کرد اگر در جراحت را روغن بنفشه یا مالیدن
 خوب دارند بر اما سر طلاهای حنک چون در نقطه نایب
 کشیده شود از صندل سرنخ و صندل سفید و صندل و شایف
 یا شایبان آب یا کند اولی باشد و شیر و ماست سبزی و خضر
 نیز بهتر بود و اما سر قلیل را روغن کنجد گرم کرده اگر چنانچه
 هم نافع آید و نشان سهری آن بود که اما سر فرو نشیند و
 بکمی آید و نشان سری آنکه اما سر سرنخ تر و صلب تر گردد
 پس هرگاه که نشان سری بدید آید اگر مرقوت اعتماد باشد
 و عمل بر جای بود و رک صاف از مایه باید که شادمان آید
 و اگر دیگر مایه که **فصل سیوم** در علاج عشی و آن
 بهوشی بود که رفتن خون بسیار بدید آید ماره عالی سنی او
 مالند و کلاب سر روی او باشند و قدری مشک و زعفران
 یا سوزامی مزج یا کونشت غم یا قدری سرکه اصلاح کرده
 بخورون آید و اگر قوت سست باشد نباشد در کله می او قلیل
 ریزد و خیزی از عطاس در سنی آید بند ماعط کنند

۲۸
اذا رجعت در کوش او کند اما جالبیوس گوید پیمیش را
بروغن یا سیمین چکنند و بخورانی خوشبوی درینی او
لبوزند و مرغی با مصالح خوشبوی نزدیک نبرد و مرغ او
بریان کنند و اگر عشتی غالب شود و ازین تدبیر با مسفت ظاهر
نشود در پیش او طبل مالوق باید نواخت و مکر مایه باید برد
و آب معتدل مسخنه براند امش باید ریخت تا صحت یابد
و این احوال در بیشتر بمان را باید دید خاصه که ضعیف بود
و مردی کثیر الحاح باشد و فی کردن پیش از قصد عشتی
باز دارد و اندر حال عشتی نیز مایه بود و عشتی زایل کند
بدین سبب اندر حال قصد بر مرغ یا چیزی که بدان میتوان گفت
حاضر مایه داشت تا اگر عشتی افتد می کند **فصل چهارم**
در علاج نمودن موضع فصد اگر فصد در ک شک گشت
پس خون اندر زیر پوست را بکند شود و موضع فصد کند و کرد
تا اثر آن زایل نشود بدان دست هیچ قوت نباید کرد
هرگاه که دیگر خون نکند و تر با سیاه تر شود از مایه صافن پاکیش

و یا از دست دوم رک دیگر باید قصد کرد و آن موضع
بشیاف باشد و نذر قطونا و آب کشیده ترضا و باید کرد

و کرد اگر در جهت راست و غیرت باشد یا با سحر

دارند و اگر از روی کینه کرم کرده هم حق

دارند خالی از قصد نخواهد بود

و الله اعلم بالصواب

تمت

م

م

م

م

م

م

م

م

م

م

م

م

م

م

م

م

م

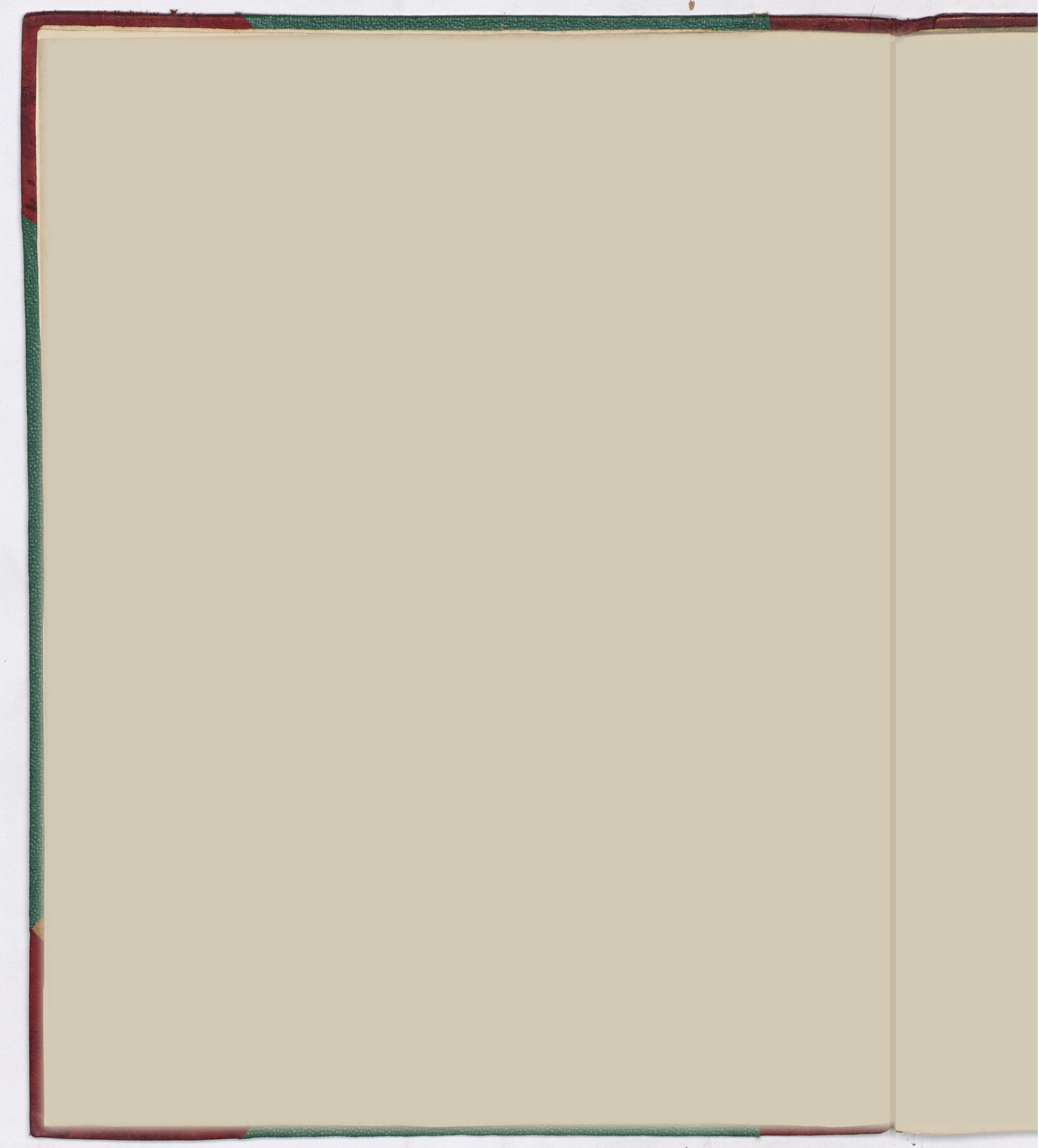
م

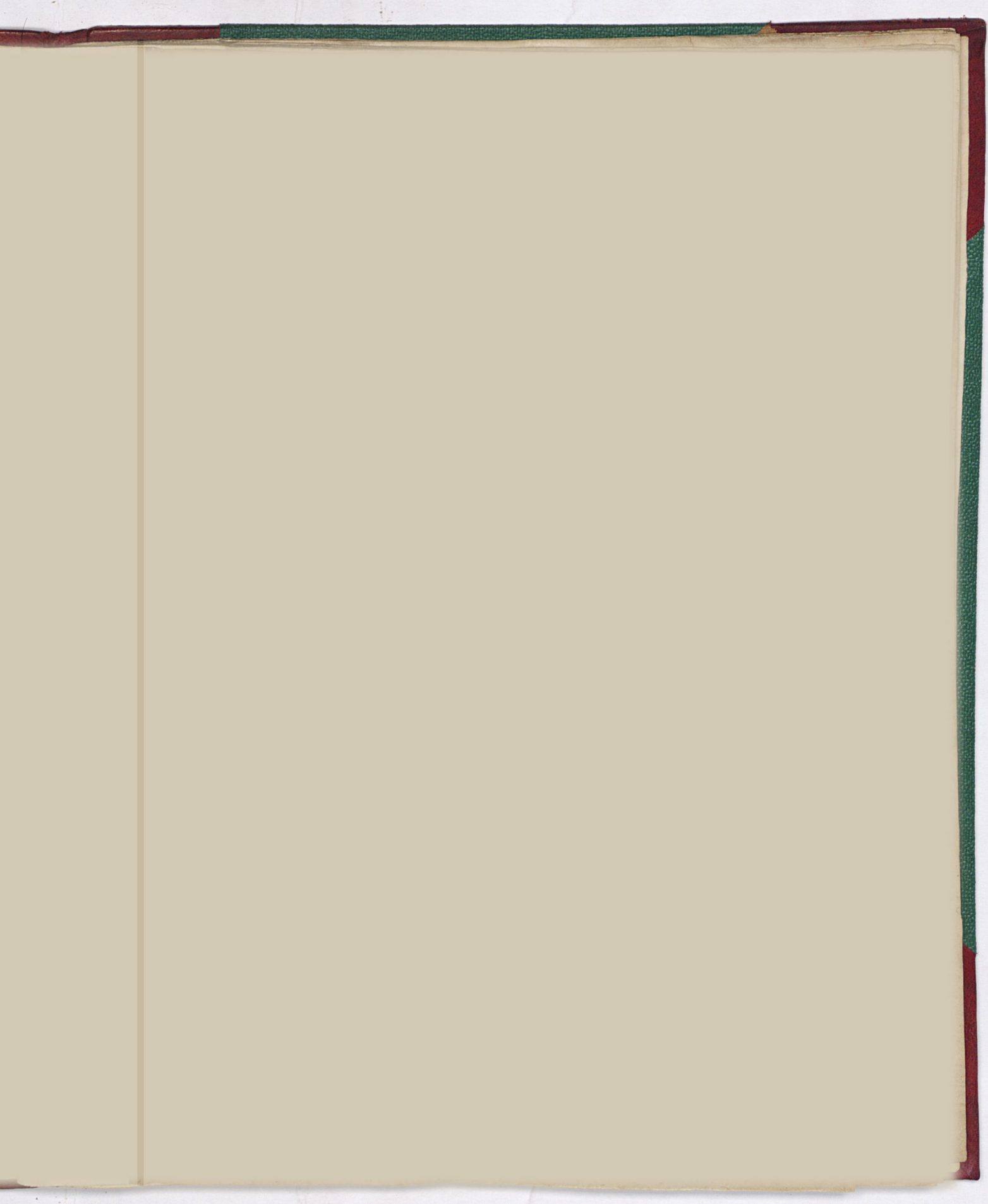
م

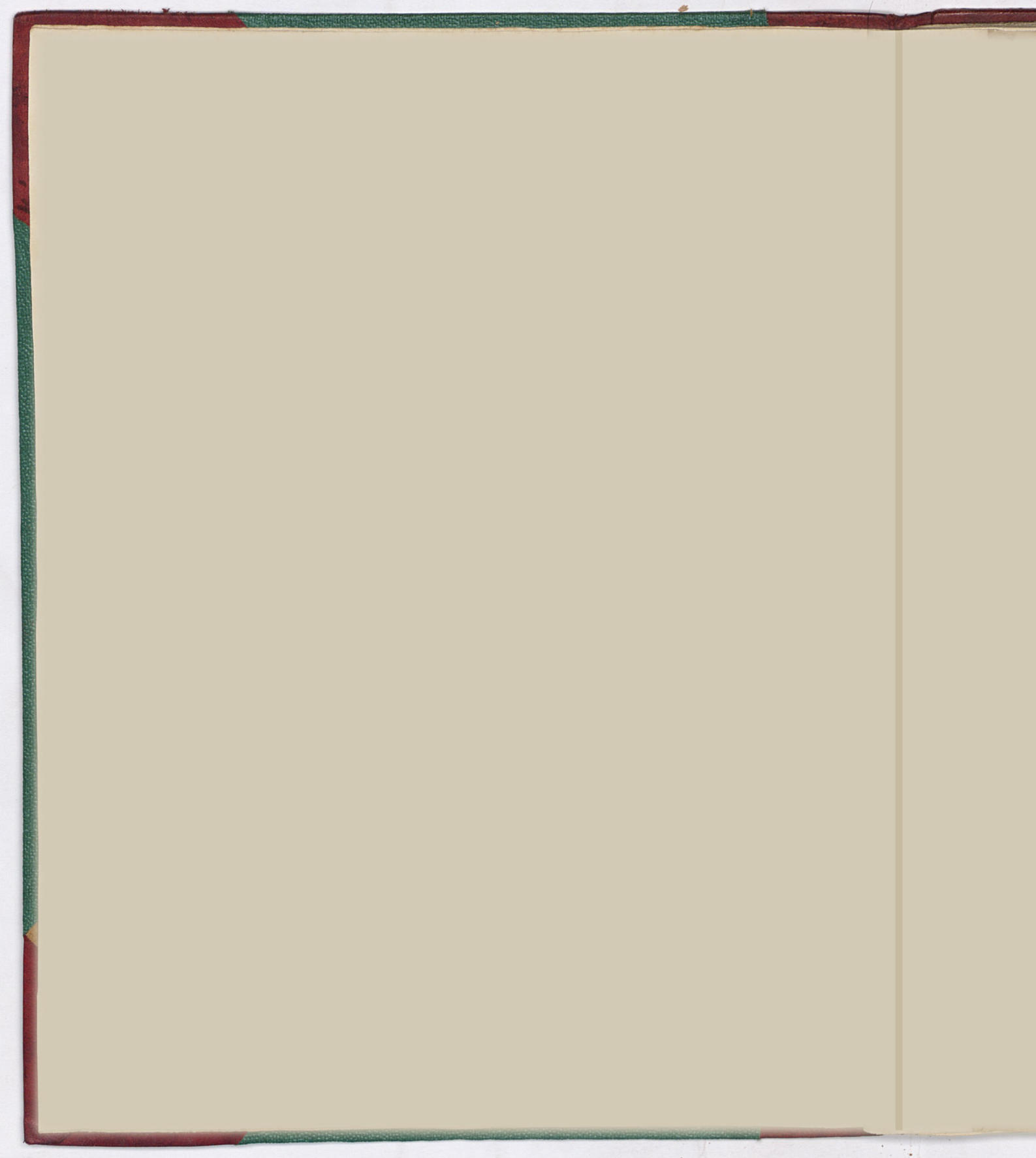
م

م

م







KHUNDA BAKSHI C.P. LIBRARY

PATNA

Prog. No. 4722 (Old Series)

Date 4-8-1955

Section Manuscript

